**درس هايي از زندگي نيمروزه يك جوان عاشورايي**

جوان مسلمان ايراني مي خواهد تا آن رستگاري نزديكي كه فراروي اوست، چراغي از دانايي و بينايي بيفروزد؛ چراغي كه روشنگري خويش را از سرمايه هاي پربرگ و بار اسلامي وام گيرد.
واقعه عاشورا يكي از اين سرمايه ها و شايد بزرگ ترين هزينه اي است كه براي مانايي آموزه هاي اسلامي پرداخت شده است. عاشورا، حادثه اي نيست كه در يك نيمروز گرم و غمناك اتفاق افتاده باشد و بس. زندگي مردان، زنان و كودكان كربلا هم خاطرات يك نيمروز نيستند.
بي ترديد، مهم ترين صحنه هاي زندگي اين افراد، در همان نيمروز رقم خورده است . چه بسا كربلايياني كه اگر تاريخ، آن نيمروز گرم و پر دردشان را ثبت نمي كرد، هيچ مشقي از آنها براي امروز ما نمي ماند و هيچ برگي از تاريخ به نام آنان روشني نمي گرفت.

**بهترين الگو**

اسوه ها و قهرمانان نهضت بزرگ اسلامي، هيچ گاه كم نبوده و نيستند . هر چه اين اسوه ها كامل تر، متعالي تر، خدايي تر و آسماني تر باشند، راه روشن تري از هدايت، پاكي و ايمان در برابر جوانان قرار مي دهند.
علي اكبر امام حسين(عليه السلام) يكي از اسوه هاي جاويدان براي امروز و فرداهاست. حق طلبي، شجاعت، شرافت، محبت، هوشياري، بخشندگي و ديگر ويژگي هاي نيكوي او، پيش از آنكه در كربلا روايت شوند، بارها بر زبان دوست و دشمن جاري گشته اند.(1)
چنين پشتوانه بي نظير و پر افتخاري، دل گرمي هاي فراواني براي جوانان امروز پديد مي آورد؛ دل گرمي هايي كه هر آزاد انديشي را به پيروي از علي اكبر (عليه السلام) فرا مي خواند . شايستگي هاي علي اكبر(عليه السلام) به اندازه اي است كه كينه توزترين دشمنان را به اقرار وامي دارد.
«معاويه وچند تن از نزديكانش در مجلسي گرد هم نشسته بودند كه معاويه پرسيد: چه كسي شايسته ترين فرد براي پيشوايي مردم است؟ اطرافيان گفتند: خود شما . معاويه گفت: نه، علي بن الحسين بن علي (عليه السلام) از همه لايق تر است . جد او رسول خداست . او شجاعت بني هاشم، سخاوت بني اميه و زيبايي بني ثقيف را به ارث برده است.»(2)

**حق طلبي**

قوت سپاه حق، به جواناني است كه بدون هيچ سهل انگاري تنها در جست و جوي حق هستند و بدون هيچ وابستگي خاطر، مسير حقيقت را مي پيمايند. آنچه سعادت آدمي را رقم مي زند، جز حقيقت نيست و حضرت علي اكبر (عليه السلام)،الگوي هر جوان حقيقت جوست.
كاروان امام حسين (عليه السلام) به سوي كربلا در حركت بود كه صداي «انالله و انا اليه راجعون و الحمدلله رب العالمين.» از زبان امام حسين (عليه السلام) در گوش شب پيچيد و تكرار شد. علي اكبر (عليه السلام) خود را شتابان به مركب امام حسين (عليه السلام) رسانيد تا علت را دريابد. امام فرمود: «چشمانم را بر هم نهاده بودم كه ديدم، سواري نزد من آمد و گفت كه اين قوم مي روندو مرگ نيز به دنبال آنان روان است. دانستم كه اين خبرِ كشته شدن ماست.»
اكبر(عليه السلام) پرسيد: «پدر جان! مگر ما بر حق نيستيم؟» امام حسين (عليه السلام)فرمود: آري، والله كه ما جز به راه حق نمي رويم.» اكبر(عليه السلام) گفت: «اگر اين چنين است، چه باك از مردن در راه حق.» سخن اكبر (عليه السلام) در جان امام، شيرين نشست . حسين (عليه السلام) كه سر خويش را اين گونه محو حق و طالب حقيقت ديد، فرمود: خداوند پاداشي به تو دهد كه هيچ فرزندي را از جانب پدر عطا نكرده باشد.»(3)
علي اكبر(عليه السلام) به هدف خويش آگاهي كامل دارد و با بصيرت و يقين، تنها براي رسيدن به حق گام بر مي دارد؛ باوري كه سختي ها و مصيبت ها و حتي كشته شدن در راه حق را به راحتي مي پذيرد و كوچك ترين ترديدي به خود راه نمي دهد. شاعر درباره حضرت علي (عليه السلام) چنين سروده است: «دنيا بر دين او اثري ندارد و حق را با باطل معامله نمي كند.»(4)

**پدر، عشق و پسر**

علي اكبر (عليه السلام)، فرزند امام حسين (عليه السلام) است . رابطه و رفتار حسين (عليه السلام) با علي اكبر (عليه السلام) بهت آور است؛ رابطه اي شگفت انگيز كه عده اي را به كفرگويي وادار كرد و آن را رابطه عابد و معبود خوانده اند، رابطه عاشقانه دو اسم اعظم خداوند كه كسي نفهميد پدر، معشوق بود يا پسر! هر چه بود، پدر بود و عشق بود و پسر.
لباس رزم را بر تن كرد و در مقابل چشمان ملتمسانه امام حسين (عليه السلام) چند قدم برداشت . قامت اكبر (عليه السلام)، هم به حسين (عليه السلام) توان مي بخشيد، هم از او توان مي زدود؛ هم دل مي داد و هم دل مي ربود و حسين (عليه السلام) پدري بود كه انگار همه دنياست و همين يك پسر. همين امر، دل كندن را برايش سخت مي كرد. به ديگران مي گفت كه دل بكنيد و رهايش كنيد، ولي هنوز خودش دل نكنده بود. امام زمان دل به كسي بسته باشد و ملك الموت، توان گرفتن جانش را داشته باشد! اين بود كه در ميانه نبرد، به سوي پدر بازگشت و از بي تابيِ جسم و تشنگيِ لبش گفت . امام حسين (عليه السلام) زبان خشك خود را در دهان علي اكبر(عليه السلام) گذاشت و دوباره او را روانه ميدان كرد.(5)
عشقِ اين دو را در سراسر سخنانشان مي توان يافت؛ وقتي امام حسين (عليه السلام) در كشاكش نبرد، با فرزند خويش سخن مي گويد و او را چنين عاشقانه خطاب مي كند:
«اي حبيب من، اي ميوه دلم، اي نور چشم من... .(6)
«اشك هاي پي در پي امام حسين (عليه السلام) بهترين گواهان اين عشقند.»(7) ناله هاي عاشقانه امام حسين (عليه السلام) بر پيكر فرزند شهيد خود و آرزوي پيوستن هر چه زودتر به علي اكبر(عليه السلام)، هنوز در گوش تاريخ جاري است.

**شجاعت علوي**

از بارزترين ويژگي هاي جواني، شجاعت است؛ صفتي كه چون شمشيري دو سر، هم مي تواند در مسير كمال قرار گيرد، هم مي تواند به ناداني و جسارت بدل شود و آدمي را به كوره راه گمراهي بكشاند . جوان امروز در جهان امروز بيش از هر چيز نيازمند شجاعتي براي ابراز ايمان و اعتقاد خويش است؛ شجاعتي كه در برابر دشمني ها و بي خردي ها قد علم كند و مسير رستگاري خود را باز شناسد و پيشروي در آن را هدف اصلي زندگي اش قرار دهد.
علي اكبر(عليه السلام) در رزم آوري و سلحشوري مانند علي اعظم، اميرالمؤمنين بود. كوچك ترين ترسي در او ديده نمي شد و هيچ جنگجويي توان مبارزه در برابر وي را نداشت .(8) رجزخواني او در هنگام پيكار با دشمن، چنان وحشتي به دل ها مي افكند كه هيچ كس، توان هم پايي با او را در خود نمي ديد.(9)
عمربن سعد، كه ديد هيچ مبارزي براي مبارزه با علي اكبر(عليه السلام) روانه ميدان نمي شود، رو به طارق بن كثير، يكي از پهلوانان سپاهش كرد و گفت: سر اين جوان را كه چنين رجزخواني مي كند، براي من بياور! طارق كه ترس در كلامش موج مي زد، سرانجام با وعده حكمراني بر موصل، تصميم به نبرد با اكبر (عليه السلام) گرفت. يك ضربه شمشير اكبر (عليه السلام) طارق را نقش بر زمين كرد. برادر طارق و بعد از او پسر طارق هم براي انتقام به ميدان آمدند، ولي هر دوي ايشان با يك ضربه از پا درآمدند.
علي اكبر(عليه السلام) خِبره تر و آزموده تر از آن بود كه رقيبانش مجال جنگيدن پيدا كنند.(10) بكربن غانم به ميدان آمد، ولي او نيز تاب شمشير اكبر (عليه السلام) را نياورد. علي اكبر (عليه السلام) آن قدر از آنان كشت كه صداي ناله از سپاه دشمن بلند شد .(11) مورخان، شمار كشته شدگان را در نبرد نخست علي اكبر(عليه السلام) 120 تن شمرده اند. تشنگي، توان را از پيكر اكبر(عليه السلام) گرفته بود. نزدپدر آمد . نفسي تازه كرد و ميدان بازگشت .
حضرت علي اكبر(عليه السلام) جوان، ضربه هاي شمشير خود را چنان توصيف كرد كه نيرو را از سپاه ابن سعد فراري داد. او خود را جواني معرفي مي كند كه با شكست و عقب نشيني بيگانه است . در نبرد دوم، 81 تن به دست اكبر (عليه السلام) بر زمين افتادند، تا آنكه دشمن چاره اي جز يورش يك پارچه نديد. آن قدر با شمشير و نيزه بر بدن علي اكبر (عليه السلام) زدند تا اينكه از اسب بر زمين افتاد(12) و درس شهادت در راه هدف را به آزادمردان جهان آموخت .

**شبيه پيامبر**

علي اكبر (عليه السلام) يكي از اسوه هاي بي بديل تمدن اسلامي است . هر جمله از سخنش و هر گوشه از زندگي اش، سرلوحه اي از آزادگي و بزرگ منشي است، ولي پرسش اينجاست كه علي اكبر(عليه السلام) چه كسي را الگوي خويش قرار داده بود كه توانست بر قله بلند نيك مردي بايستد؟
پاسخ اين پرسش را در كلامي از امام حسين (عليه السلام) مي توان يافت . اين جمله، مشهورترين و نيز دقيق ترين توصيفي است كه درباره علي اكبر(عليه السلام) به دست ما رسيده است .
زماني كه علي اكبر(عليه السلام) سوار بر مركب به سوي سپاه دشمن مي راند، امام حسين(عليه السلام) دستان خود را زير محاسن برد سپس رو به آسمان بلند كرد و با چشماني پراشك فرمود:«خداوندا، شاهد باش جواني را به ميدان مي فرستم كه شبيه ترين مردم به پيامبرت در صورت، سيرت و سخن گفتن است... بركت زمين را از آنان [دشمنان ايشان] دريغ بدار....».(13)
به جمال نبوي و چهره پيامبر گونه علي اكبر (عليه السلام) در بسياري از روايت اشاره شده است، آن چنان كه دشمن از شباهت او به پيامبر، در شگفت مانده بود.(14) در اينجا با توجه به دو آيه از قرآن كريم، دو نكته مهم از سخن امام حسين(عليه السلام) را بررسي مي كنيم:
ـ‌ سوره قلم، آيه 4: «وَ إِنَّكَ لَعَلي‏ خُلُقٍ عَظيمٍ.» خداوند اخلاق پيامبر را اخلاق عظيم مي خواند. پس اگر حضرت علي اكبر (عليه السلام) جامع ويژگي هاي نيك اخلاقي است، سرچشمه آن را بايد اخلاق عظيم نبوي دانست.(15)
ـ سوره نجم، آيه 3:«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوي‏.» رسول اكرم (ص) هرگز از روي هوا و هوس سخن نگفت . علي اكبر (عليه السلام) به گفته امام حسين (عليه السلام)، همچون پيامبر سخن مي گويد ؛ يعني هرگز از سر هوس دهان به سخن نمي گشايد.
بنا بر اين شباهت هاست كه امام حسين (عليه السلام) مي فرمايد:«هر زمان كه مشتاق ديدار پيامبر مي شديم، به علي اكبر(عليه السلام) مي نگريستيم.»(16)

**وفاداري به آرمان ها**

هر كس عاشورايي دارد و كربلايي؛ لحظه اي كه بايد ميان سپاه حسين(عليه السلام) و يزيد، يكي را برگزيند. اگر پاي بندي به هدف ها و وفاداري بر ارزش ها در او باشد، سپاه حق را با همه رنج ها، تهمت ها مصيبت ها برمي گزيند و اگر كوچك ترين ترديدي به دل راه دهد و پايداري بر آرمان ها را فراموش كند، در گرداب پر زرق و برق باطل گرفتار خواهدشد. يافتن راه درست، كاري خطير است و مانايي در اين انتخاب، امري بسيار پرارزش و خطير تر است.
«شب عاشورا است . فردا همه ياران به شهادت مي رسند.» اين را حسين(عليه السلام) به همه گفته است همه جا تاريك است . حسين (عليه السلام) از همراهان خود مي خواهد كه از سياهي شب استفاده كنند و او را رها سازند: «اينك من از حق خود گذشتم . دشمن فقط مرا مي خواهد . اگر رهايم كنيد، هيچ كس با شما كاري ندارد. نمانيد . شب تاريك است و صبح، نزديك . اين اتمام حجت است.»
در تشويش آن شب، علي اكبر (عليه السلام)، عباس بن علي (عليه السلام) و چند تن از فداييان حسين (عليه السلام) گفتند: چرا چنين كنيم؟ براي آنكه پس از تو بمانيم!؟ خدا هرگز چنين روزي را نياورد! تيري نيندازيم، ‌شمشيري نزنيم و تو را رها كنيم؟ نه به خدا، جان و مال و خانواده مان را فدايت مي كنيم! همراهت مي جنگيم تا شريك سرانجامت شويم. خدا زندگي پس از تو را سياه كند.. .(17) نسيم وفاداري در حنجره اين مردان پيچيده بود؛ ماندند تا شريك سرانجام حسين(عليه السلام) شوند.
روز عاشورا است . سپاهيان در دو سوي ميدان آماده نبرد مي شوند. در سويي سراسر ايمان و ايثار، ولي با تعداد كم و در سويي ديگر، سراسرِ جهل و طمع و با تعداد فراوان، آن چنان كه تا چشم كار مي كند، آدم است . امان نامه آورده اند؛ براي عباس (عليه السلام) و برادرانش كه نسبتي با شمر دارند و امان نامه اي براي اكبر (عليه السلام). علي اكبر (عليه السلام)، امان نامه را مي خواند:«إنَّ لك قرابهً بلأميرالمؤمنين، يزيدبن معاويه ؛ تو فاميل يزيدي، زيرا مادرت از نسل ابوسفيان است.» اكبر (عليه السلام) از مادر، نسبتي با يزيد دارد و همين، بهانه اي است كه خيال تطميع او را در سر بپرورانند تا شايد حسين (عليه السلام) را تنها بگذارد. نمي دانستند علي اكبر (عليه السلام) يك عمر زيسته بود تا در ركاب پدر و امام خود، حسين (عليه السلام) جان خويش را فدا كند و يك عمر قد كشيده بود تا زير پاي حسين (عليه السلام) خدمتگزارش باشد . خشم در صداي اكبر (عليه السلام) آشكار بود: «من از نسل حسينم و علي و محمد...».(18(

**غيرت هاشمي**

نه تنها در فرهنگ اسلامي كه در سرشت هر انساني، غيرت و جوانمردي از ويژگي هاي ستوده خوانده مي شوند. كربلا، تابلويي فاخر از غيرت و مردانگي است. گر چه عباس (عليه السلام) به عنوان پرچم دار سپاه امام حسين (عليه السلام) و سقاي طفلان او، الگوي الهي از فتوت را به همگان نشان داد، اكبر (عليه السلام) نيز سرمشقي بي نظير در عياري و غيرتمندي است.
مقام سقايت در كربلا، براي عباس بود، ولي ناله «العطش» طفلان، چيزي نبود كه جوان غيوري چون اكبر(عليه السلام) را آرام بگذارد. از گريه هاي كودكان حرم بي تاب مي شد و غيرت مردانه اش لبريز مي گشت: «پدرچان، من بيش از اين تاب ندارم كه طفلان را تشنه ببينم . رخصتي دهيد تا براي آنها آب بياورم!» اجازه را مي گرفت. شمشير مي زد و خود را به شريعه مي رساند و مشك ها را مالامال از آب، براي اهل حرم هديه مي آورد.(19)
صحنه دوباره اي از غيرت اكبر(عليه السلام) را پس از شهادت ياران امام حسين (عليه السلام) ديديم . وقتي همه اصحاب شهيد شدند، تنها، مردانِ بني هاشم، زنان و كودكان ماندند. امام حسين (عليه السلام) لباس رزم پوشيد و آماده نبردشد، ولي فرزند برومند و با معرفتش اكبر (عليه السلام) نگذاشت تا پدر روانه ميدان شود. غيرت هاشمي بود كه اينك در كلام علي اكبر(عليه السلام) موج مي زد. «يا اَبِه، لا اَبْقَاني اللهُ بَعْدَك طَرْفَهَ عَيْن؛ پدرجان، خدا مرا به قدر يك چشم بر هم زدن پس از تو زنده نگذارد.» شايد به همين دليل، امام حسين (عليه السلام) بي درنگ رخصت داد و اكبر (عليه السلام) نخستين سرباز هاشمي سپاه حسين(عليه السلام) شد.(20(

**احياي شعائر دين**

يكايك امامان شيعه، وظيفه احياگري دين را بر عهده داشته اند. عاشوراي حسيني نيز برنامه اي احياگرانه براي دين و جلوه هاي معنوي آن بود. سال هاي پر انحراف و بدعتِ حكومت نااهلان بر جامعه اسلامي، بسياري از شعاير ديني را كم رنگ كرده بود. به همين سبب، براي بيداري جامعه خفته و يادآوري سنت هاي ديني آنان، بايد بهاي سنگين عاشورا پرداخت مي شد.
زندگي دوباره بخشيدن به نماز، زكات، امر به معروف و نهي از منكر، و ارج نهادن به امور، بُعد مهمي از قيام عاشوراست كه از هدف هاي برپايي اين نهضت نيز خوانده مي شود. در زيات نامه امام حسين (عليه السلام) و ديگر شهيدان كربلا، درباره نماز، زكات، امر به معروف و نهي از منكر، جهاد و... تعبيرهايي آمده است: «أشهد أنَّك قد أقمتَ الصلاهَ و آتيتَ الزكاه و اَمَرتَ بالمعروفِ و نَهَيتَ عن المنكر و تَلوتَ الكتابَ حقَّ تلاوته و جاهدتَ في الله حقَّ جهاده»؛ (21) مشابه اين سخن در زيارت حضرت مسلم بن عقيل، زيارت وارث، زيارت عاشورا و زيارت نامه هاي ديگر نيز گفته شده است.
بزرگ داشت شعاير الهي، فصلي دوباره در جان بخشي به اسلام بود كه صف مسلمانان واقعي را از مسلمانان ظاهري جدا كرد. نماز راستين امام حسين(عليه السلام) در هنگامه خون بار عاشورا و پندهاي امامانه اش به سپاه دشمن براي برپايي امر به معروف و نهي از منكر، تكليفي بود كه هر كدام از كربلاييان بر دوش خود احساس مي كردند. علي اكبر (عليه السلام) اذان گوي آن روزهاي ماندگار است . هنگام اذان كه مي رسيد، امام حسين (عليه السلام) او را صدا مي زد و از او مي خواست اذان بگويد. علي اكبر (عليه السلام) هم با صدايي رسا، بانگ «الله اكبر» سر مي داد و عطر نفس هاي مقدسش دشت را پر مي كرد.

**علي اكبر (عليه السلام) و خانواده**

يكي از عميق ترين پيوندهاي جمعي، پيوند خانوادگي است . خانواده به عنوان نخستين و مهم ترين نهاد اجتماعي، بخش عمده اي از تربيت و فرهنگ سازي جوامع انساني را بر عهده دارد. علي اكبر(عليه السلام) به سه طايفه سرشناس عرب منسوب است . از سوي پدر، زاده اي هاشمي از نسل رسول الله (ص) است و از سوي مادر و پدربزرگِ مادري، با بني اميه و بني ثقيف پيوند خوني دارد. جالب آنكه اكبر (عليه السلام) هرگز به خويشي خود با بني اميه كه حكمرانان جامعه اسلامي بودند، افتخار نكرد. هر زمان كه او را به بني اميه و بني ثقيف نسبت مي دادند، بي توجه به اين امر، با كمال افتخار فقط خود را يك هاشمي از نسل نبي مكرم (ص) و اميرالمؤمنين علي (عليه السلام) معرفي مي كرد. اين گونه شواهد تاريخي، نشانه تأثير فراواني است كه وي از خاندان پدري خود گرفته است .
حضور علي اكبر(عليه السلام) در ميان خانواده آن قدر پرخير و كارگشاست كه امام حسين (عليه السلام) بارها وي را بر آرامش خاطر دادن به زنان و دختران بي قرار خيمه ها، نزد آنان مي فرستاد. تكيه گاه زنان و كودكان، بعد از امام حسين (عليه السلام)، علي اكبر (عليه السلام) بود و براي همين، زماني كه اكبر (عليه السلام) راهي ميدان مي شد، وابستگي خيمه ها را به خود احساس مي كرد.(22) تمام عاطفه ها بر دست و پاي او، بر گردن و ردايش و بر دلش پيچيده بودند. تنها، پايبندي به هدف مقدسش بود كه او را از آميختگي با خانواده جدا كرد و با خداوند درآميخت.
احساس مسئوليت او در برابر خاندان اهل بيت(عليه السلام)، به اندازه اي بود كه در اوج تشنگي، همواره سهم آب خود را به كودكان و زنان حرم مي داد و خود، تشنه لب مي ماند . سرانجام نيز با همان عطش به ميدان رفت و از دستان پيامبر سيراب شد.(23(

پی نوشت ها :

1. فاضل دربندي، اكسير العبادات في اسرار الشهادات، ج2، ص687.
2. بحارالانوار، ج45، ص45؛ مقاتل الطالبين، ص 86.
3. لهوف، ص 50؛ شيخ مفيد، الارشاد، ج2، ص84.
4. مقاتل الطالبين، ص 86.
5. شريف الجوهري، مثيرالاحزان، ص 79؛ مؤسسه تحقيقاتي باقرالعلوم،‌موسوعه كلمات الامام الحسين(عليه السلام) ص 461
6.موسوعه كلمات الامام الحسين (عليه السلام) ص 463.
7. الارشاد، ص 239.
8. محمد بسيومي مهران، في رجاب النبي آل بيته الطاهرين، ج8، ص 113.
9. مقرم، مقتل الحسين (عليه السلام)، ص 256.
10. اكسير العبادات، ج2، صص 640 و 641.
11. بحارالانوار، ج45، ص42.
12. مثيرالاحزان، ص 80؛ في رحاب النبي، ص 114.
13. مثيرالاحزان، ص 79.
14. مقتل الحسين (عليه السلام)، ص 256.
15. اكسير العبادات، ص 684.
16. لهوف، ص 77 ؛ مقتل الحسين (عليه السلام)، ص 258.
17. تاريخ طبري، ج7 ؛ ابوالقاسم پاينده، ص 3015.
18. سازمان پژوهش و برنامه ريزي آموزشي، تاريخ امام حسين (عليه السلام)، ج4، ص 1 و 2 ؛ مقتل الحسين (عليه السلام)، ص 257.
19. مقتل الحسين (عليه السلام)،صص 257 و 258.
20. الارشاد، ج2، ص 110 ؛ بحارالانوار، ج45، صص42 و 43.
21. مفاتيح الجنان، زيارت امام حسين (عليه السلام) در شب هاي قدر، ص444.
22. مقتل الحسين (عليه السلام)، ص 257.
23. لهوف، ص 78.

منبع: ماهنامه گلبرگ، شماره 115